هو العلیم

چند نکته از مبانی مکتب عرفان

آداب سخنرانی و برگزاری مجالس اهل‌بیت در مکتب عرفان

بیانات
آیت‌الله حاج سید محمدمحسن حسینی طهرانی
قدس‌الله‌سرّه

أعوذُ بِاللهِ مِن الشّيطانِ الرّجيم
بِسمِ اللهِ الرّحمٰن الرّحيم
و الحمد لله رب العالمين
و صلّى الله علَى سيّدنا و نبيّنا أبى القاسم محمّدٍ
و علَى آله الطّيبينَ الطّاهرينَ
و اللّعنةُ علَى أعدائِهم أجمعينَ

خیلی عذر می‌خواهیم. تصورمان بر این بود که ساعت نُه برنامه داشتیم، به همین جهت تأخیر و کوتاهی داشتیم؛ شاید اشتباه [از ما بوده است.] علیٰ‌کلّ‌حال، از زیارت رفقا خیلی مشعوفیم و [زهمین] را بهانه‌ای قرار داده‌ایم برای اینکه زیارتتان کنیم.

تذکر چند نکته از مبانی بزرگان مکتب عرفان

با توجه به مطالبی که گفته شد، دیگر نیازی به مقدمه ندارد و [باید] سراغ اصل قضیّه‌ای برویم که به همین جهت رفقا اینجا مشرّف شده‌اند. [از این رو،] مطالبی را به‌نحو کلی خدمت رفقا عرض می‌کنم. گرچه کم‌وبیش باید مطّلع باشند و در این مدتی که توفیق داشتیم در خدمتشان بودیم، آنچه را که باید و شاید [دربارهٔ] برنامه و روش بزرگان نسبت به مسائل خصوصی، اجتماعی، ارتباطی، فقه‌فهمی و علمی [بوده،] بنده خدمت رفقا عرض کرده‌ام. همه روش بنده را می‌دانند و خیال می‌کنم سیرهٔ بنده در این مدت، بهترین دلیل و شاهد بر این است که حتی‌الامکان خواسته‌ام به آنچه معتقد هستم و از بزرگان شنیده‌ام، پایبند باشم. [البته] این حتی‌الامکان [است] و خطا و اشتباه و اینها جای خود را دارد.

پرهیز از حزب‌گرایی و چنددستگی، روش مرحوم علامه طهرانی و اساس سلوک است

روش مرحوم آقا [علامه طهرانی] در زمان حیاتشان «باندبازی» نبود؛ [خبری از] حزب و حزب‌بازی، دودستگی و سه‌دستگی و از این چیزها نبود. به‌طور کلی، اصل و اساس سلوک بر این مسائل [استوار] نیست که مدام گروه‌گروه شویم؛ این گروه با یکی، آن گروه [دیگری،] و مدام به‌دنبال جمع‌کردن یار و افراد برویم. گرچه در همان زمانِ ایشان نیز افرادی بودند که دنبال چنین [اموری] بودند. بنده صریحاً می‌گویم: «بودند و [کاملاً] مشخص هم بود چه کسانی هستند و رفتارشان هم مشخص بود.» به‌خصوص [نسبت] به بنده که خیلی نظر لطف داشتند! در صحبت‌ها، منبرها، نیش‌وکنایه‌ها، شب‌نشینی‌ها و ارتباطاتشان ـ چه در قم و چه به‌خصوص در طهران، چون از مشهد فاصله داشت ـ ابراز محبت می‌فرمودند! ما هم به‌ملاحظهٔ مرحوم آقا [علامه طهرانی] هیچ‌چیز نمی‌گفتیم، ولی کار خودمان را هم می‌کردیم و از هیچ‌کس هم ترسی نداشتیم.

در راه خدا، مصلحت‌اندیشیِ کاذب و پوشاندن حق، ممنوع است!

شاید همان زمان نیز افرادی ما را به‌خاطر همین جرئتی که داریم، مورد سرزنش قرار می‌دادند که: «تو عجب کلّهٔ نترسی داری! خیلی بی‌باک هستی!» چطور اینکه الآن هم همین مسائل و مطالب را می‌گویند. ولی به اعتقاد و نظر من، حق را نمی‌شود پوشاند. گرچه این خیلی مهم است [که] انسان نباید رفتاری تحریک‌آمیز داشته باشد و نباید کارش در دیدگاه افرادِ دیگر یک کار تحریک‌آمیز جلوه کند؛ که این به‌طور کلی غلط است. ولی در عین حال هم نمی‌توان به‌خاطر مصالح، روی حق را بپوشاند. [اگر] بپوشاند، ضرر کرده؛ این [امری] طبیعی است. به قول خواجه [حافظ] مصلحت‌اندیشی‌ها برای انسان سودی ندارد:

رِندِ عالم‌سوز را با مصلحت‌بینی چه‌کار؟! *** [کار مُلک است آن که تدبیر و تأمل بایدش]![1]

مصلحت‌بینی یعنی همین دو دو تاچهارتا کردن، کفهٔ ترازو را بالا و پایین کردن و اینکه «این کار را بکنم بهتر است»، «آی، این آن‌جور نشود»، «آی، دل او نشکند»، «آی، او فردا از من نرنجد» و...؛ [یعنی] سلوک را با این «آی‌آی‌ها» گذراندن و به بازی گرفتن! این بازی است! مثل [بسیاری] هیئات که همه‌شان بازی می‌کنند. اینها همه‌اش بازی‌هایی است که در می‌آورند، و [خودتان هم] می‌دانید.

مدتی پیش ـ یک یا دو سال [قبل] ـ به مجلسی برای فاتحه رفتیم؛ تا هم فاتحه‌ای بخوانیم، هم یک حزب قرآن، و هم بازماندگان را تسلی بدهیم. آن آقایی که داشت می‌خواند ـ یکی از مداحان معروف ایران ـ ده دقیقه یا یک ربع خواند. هرکسی وارد [مجلس] می‌شد، اسمش را می‌آورد: «حضرت آیت‌الله فلان، مجلس را مزین فرموده‌اند!» دیگر رفته بود سراغ کاسب‌های بازار: ـ حالا دیگر اسم نمی‌آورم ـ «حاج آقا فلان، ایشان هم تشریف آورده‌اند، خیلی برکت داده‌اند!» و «خدا امثال اینها را زیاد کند!» در همین یک ربع به‌اندازهٔ چهل نفر [اسم] را گفت!

ما نفهمیدیم این روضه بود؟ [مجلس] امام حسین بود؟ [فاتحهٔ] این مردهٔ بدبخت بود؟ یا اصلاً [تجلیل] برای اینهایی که وارد می‌شدند؟! فاتحه بود یا مجلس تبلیغات؟! این چه‌چیزی بود؟! گفتم: «بنشینیم ببینیم [چه می‌شود]»؛ دیدم نه! اگر تا غروب هم بنشینیم، آن کسی که فقط در [این مجلس] خبری و اسمی [از او] نیست، خدا و قیامت است! بقیهٔ چیزها همه هست. اینها همه مصلحت‌اندیشی است.

رِندِ عالم‌سوز را با مصلحت‌بینی چه‌کار؟! *** کار مُلک است آن که تدبیر و تأمل بایدش![2]

مُلک! مُلک! همین دنیا! دارید خودتان می‌بینید؛ نگاه کنید، اوضاع را ببینید! چه فکر می‌کردیم چه شد! «کار مُلک است آن که تدبیر و تأمل بایدش»؛ آن زمانی که بزرگان به ما فرمودند: «زیر کرسی بنشینید و

---

[1] دیوان حافظ (قزوینی)، غزل ۲۷۶.

[2] . دیوان حافظ (قزوینی)، غزل ۲۷۶.

از جای خود تکان نخورید!» این روزها را داشتند می‌دیدند!

فهمِ مبانی، اولین لازمهٔ سلوک است

خلاصه اینکه این روش، روش سلوک نیست. در مسیر و مکتب سلوک، اول چیزی که لازم است «فهم» است؛ باید فهم، ادراک، روشنگریِ مسیر و مبانی، زیاد شود؛ [یعنی] آنچه را که سالک باید [در عمل] به‌کار ببندد.

در همین جلسهٔ غدیریه، که مربوط به خانم‌ها بود به ما گفتند: «آقا، خانمِ فلان‌کس را دعوت بکنیم یا نکنیم؟» گفتم: «چرا [دعوت] نکنید؟!» [گفتند:] «آخر شوهرش این است!» [گفتم:] «باشد! شوهرش این باشد یا آن باشد! اولاً به زن چه ارتباطی دارد؟! این زن که گناهی نکرده است. حالا شوهرش برای خودش افکار خاصی دارد؛ این زن که در اینجا تقصیری ندارد. هرکسی پرونده و فایل خودش را دارد و ارتباطی هم به دیگری ندارد.» گفتند: «[خواستیم] از شما بپرسیم.» [گفتم:] «پرسیدن از من ندارد! [ثانیاً] شما که روش و رفتار مرا می‌دانید، چرا می‌پرسید؟! می‌دانید و خبر دارید [که اگر] بگویید، می‌گویم "باشد."»

یک خانم مخدّره‌ای تلفن کرده بود و به او گفته بودند: «شما بیایید در این مسائل غدیریه کاری انجام دهید و مسئولیّتی [هم داشته باشید].» آن خانم هم به شوهرش گفته است. شوهرش برای بنده پیغام داد که: «ما تا به‌حال اینجا که می‌آمدیم، به‌خاطر کسی نمی‌آمدیم؛ به‌خاطر امام [معصوم] می‌آمدیم. اگر هم بخواهیم شرکت کنیم، به‌خاطر امام [معصوم] است.»

گفتم: «اگر تابه‌حال به‌خاطر من می‌آمده‌ای که غلط کردی! بیخود کردی آمده‌ای! مگر من اینجا صاحب هیئتم که به‌خاطر من می‌آیی؟! اگر هم به‌خاطر امام آمده‌ای، دیگر پیغام دادن ندارد!» بعضی‌ها مثل اینکه اصلاً مریض هستند، یک بیماری دارند! من کِی تا به‌حال به‌خاطر کسی [یا] به‌خاطر خودم، رفیقی را به اینجا دعوت کرده‌ام؟!

غلبهٔ دنیا با لعاب سلوک، دلیل برخی تصمیم‌های آیت‌الله طهرانی دربارهٔ مجالس بوده است

من جلسهٔ «عنوان بصری» را به‌خاطر ازدیاد جمعیت تعطیل کردم؛ خودتان که دیگر شاهد هستید. به‌خاطر همین مسائل دنیایی گفتم که آن جلسه دیگر نباشد. عده‌ای بیایند و بروند و اصلاً مجلس «عنوان بصری» را با طویله عوضی گرفته بودند و بساطی شده بود! اگر قرار بود که ما در این حرف‌ها باشیم که نانمان در روغن بود؛ آن هم یک وجب، با پیازداغ و نعناع! تعطیلی جلسهٔ «عنوان بصری» برای همین حرف‌ها بود؛ ما دیدیم که دیگر بوی خدا دارد در آن [مجلس] از بین می‌رود.

افطاری شب ماه رمضان را می‌دانید بنده برای چه تعطیل کردم؟ به‌خاطر اینکه دیدم دنیایش بر خدایش غلبه می‌کند! این [یکی] می‌آید به آن فخر می‌فروشد که: «رفتیم افطاری حضرت آقا، جای شما خالی بود!» اگر

[واقعاً] جای او خالی است، سال بعد جایت را بده به او! چرا از قبل زمزمه‌اش را می‌کنی [و می‌گویی:] «آقا حتماً ما را دعوت بفرمایید [تا] فیض ببریم!» اینها همه‌اش بازی است آقاجان! منتها بازی به رنگ‌ولعاب سلوکی! اگر جای او خالی بود، سال دیگر شما نیا! بالأخره [اینجا] گنجایش [همه را] که ندارد؛ این [فضای منزل] که اضافه نمی‌شود. سال بعد نیا، یک‌خُرده هم زروزیورآلات به خودت آویزان نکن [تا] به رخ بقیه بکشانی و جایت را بده به دیگری؛ یک بندهٔ خدا که او هم دلش می‌خواهد بیاید. مگر این آقا فقط آقای توست؟! آقا برای همه است و این اختصاصی ندارد؛ منزل، منزلی است که درب آن، بر این اساس باز و بسته می‌شود.

اگر ما می خواستیم به‌دنبال «بیا و برو» و این حرف‌ها باشیم، یکی از رفقا قرار بود در همین بالای شهرک قدس، زمین دو هزار متری بخرد و سه طبقه حسینیه [بسازد]؛ اگر [شروع کرده] بود، دو سه سال پیش هم تمام شده بود و الآن [آماده بود]. اما اینها همه‌اش دنیاست! گفتم: «شما برای چه می‌خواهید این کار را بکنید؟ اگر برای خدا و پیغمبر و خوشحال‌کردن دل امام زمان است، من در این مسائل چیزی نمی‌بینم و مشاهده نمی‌کنم.»

اگر قرار باشد حرف به گوش کسی برسد، می‌رسد؛ همان صد تا، سیصد تا ضبط، صدای ما را ضبط می‌کنند. الآن هم که آنلاین است و هرکسی بخواهد، در هرجا مطالب را می‌شنود و به گوشش می‌رسد. [اگر] هم این‌طور نباشد، سی‌دی و نوار هست؛ هرکس بخواهد تهیه می‌کند. هرکس بخواهد می‌تواند دنبالش برود و به دست بیاورد. و اگر به دستش نرسید، باید مطلب را در جاهای دیگر جستجو کند. آن کسی که [واقعاً] به‌دنبالش هست، می‌رسد.

بنده در روز غدیر همین‌جا [گفتم]: کسی که در دلش قصد قربت و نیت خالص و صدق باشد، به مطلوبش می‌رسد. [اگر] من نباشم، دیگری هست؛ و اگر او نباشد، دیگری [هست].

مگر کارهایی که بنده انجام می‌دهم، به حساب خودم است؟! یکی دیگر ما را کوک می‌کند و همان هم ما را نگه می‌دارد. همان که ما را کوک می‌کند و نگه می‌دارد، هزارها نفر دیگر را بهتر و شایسته‌تر از من دارد. آنها هم وسائط و وسایل [هستند]. چه کسی گفته که راه امام زمان فقط منحصر است در من و در مسیر بنده؟!

توصیه‌های آیت‌الله طهرانی، نشأت‌یافته از باورهای یقینی ایشان بود

بله، این را به رفقا عرض کرده ام که نسبت به مطالبی که بنده به رفقا می‌گویم، در روز قیامت می‌توانم جوابش را بدهم؛ این را گفته ام. اما اینکه [بگویم]: «کسی دیگر نیست.» نه! کِی چنین حرفی زده ام؟! غلط می‌کنم، اصلاً من چه می‌دانم آنجا چه خبر است و در آن افق چه مسائلی وجود دارد و چه چیزهایی هست؟!

نحوهٔ تعامل آیت‌الله طهرانی در قبال انتقادات دیگران

ما فقط [می‌توانیم] به اندازهٔ فهم و سعهٔ خودمان، مطالبی را که به‌نظر می‌رسد بگوییم. الحمدلله اگر تا به‌حال اشتباهی هم بوده، خیلی نبوده و شاید قابل عفو و [اغماض] باشد. خود من به رفقا می‌گویم: «اگر مطلب اشتباهی دارم، بیایید به من بگویید!» حتی آنها را دعوا می‌کنم که: «چرا اگر به‌نظرتان اشتباهی [می‌آید، نمی‌گویید]؟!» رفقا هم می‌آیند و می‌گویند: «آقا، به‌نظر ما [این] مطلب شما اشتباه است و اینجا بهتر است این‌طور باشد.» من هم گوش می‌دهم؛ گاهی اوقات می‌پذیرم و گاهی هم نمی‌پذیرم. ما داعی نداریم که هر حرفی را بپذیریم؛ اگر [همه را] بپذیریم، پس می‌شویم دنباله‌دار!

درحالی‌که همان‌طور که ما به افراد اجازه می‌دهیم نظر خودشان را بگویند، افراد هم این حق را به ما می‌دهند که ما هم در نظر خودمان بایستیم؛ و اِلاّ بنده می‌شوم مقلّد! وانگهی، اصلاً همه‌چیز به‌هم می‌ریزد؛ چون این رفیق می‌آید می‌گوید: «آقا بهتر است این کار را بکنید.» می‌گویم: «بسیارخب!» آن یکی می‌آید ضدّش را می‌گوید! بنده چه‌کار کنم؟! یا باید حرف این را بپذیرم یا حرف آن را؛ هر دو هم که نمی‌شود! می‌شود؟! یعنی دو نظر مخالف [را بپذیرم]؟!

اگر بخواهم نظر افراد [را بپذیرم]، گاهی نظرهای مخالف مطرح می‌شود. همه هم خود را صاحب رأی و مجتهد می‌دانند و کسی دیگر را قبول ندارند! [البته] هرکس می‌تواند اظهار نظر کند و اصلاً سلوک برای همین است؛ سلوک برای این است که فرد بتواند نظرش را ابراز کند و این مسئلهٔ جدیدی نیست.

نقل مطالب غلط از مرحوم علامه طهرانی به‌خاطر فهم نادرست و پیش‌فرض داشتنِ افراد است

در زمان مرحوم آقا [علامه طهرانی] هم بنده همین بودم؛ راه و روش بنده همین بود. حتی گاهی اوقات از نظر نزدیک‌ترین بستگان خودم مورد اعتراض قرار می‌گرفتم؛ مثلاً [می‌گفتند]: «چرا این‌طور صحبت می‌کنی؟!» می‌گفتم: «این نظر، نظر خود آقاست، تو عوضی فهمیده ای!» و معلوم می‌شد که عوضی فهمیده. الآن هم عقیده دارم بسیاری از مطالبی که از مرحوم آقا [علامه طهرانی] نقل می‌شود، همه غلط است. مطالبی نقل می‌شود که خود بنده در آن مجلس حضور داشتم، خودم شنیدم، [اما] آن شخص یک‌طور بیان می‌کند و بنده یک‌طور دیگر! توجه می‌کنید که چقدر ممکن است مطالب عوضی و اشتباه باشد!

مرحوم آقا [علامه طهرانی] در زمان حیاتشان به من فرمودند: «ما در مشهد یک حرف می‌زنیم، این حرف تا به قم می‌رسد، صدوهشتاد درجه زاویه پیدا می‌کند!» به‌خاطر چیست؟! به‌خاطر دستکاری‌ها و کم‌وزیادشدن‌هاست. حالا نگوییم تعمداً، [اما] به‌خاطر عدم فهم صحیح است.

اگر شرکت در جلسات با پیش‌فرض ذهنی باشد، بی‌فایده است

در یک مجلس عصر جمعه، مرحوم آقا [علامه طهرانی] صحبت کردند و [یکی از حاضران] همهٔ مطالب را نوشت. اتفاقاً یکی از مطالب از آقا [که چاپ شده، مربوط به] همان جلسهٔ عصر جمعه است. [آن شخص] کنار من نشسته بود. در آن جلسه، ایشان [علامه طهرانی] طوری صحبت کردند که جریانی را تثبیت می‌کرد. [اما] افرادی که از آن جلسه بیرون آمدند و مخالف من بودند، گفتند: «دیدی آقا پشت ما را گرفت!» [در حالی که] اصلاً از اوّل تا آخر [صحبت،] موضوع چیز دیگری بود! [چرا این‌گونه شد؟] چون آن فرد در حال‌وهوای افکار خودش است. اول ذهن خودش را پاک نمی‌کند و بعد به جلسه بیاید؛ [بلکه] با ذهنیت می‌آید. با پیش‌فرض وارد این فضا می‌شود و قلب، فکر و ذهنش را با همان پیش‌فرض وارد می‌کند. با پیش‌فرض، هیچ‌چیز پیش نمی‌رود و فایده‌ای ندارد. انسان وقتی [به چنین مجلسی] می‌آید باید ذهنش خالی باشد.

خدا شاهد است ـ قسم می‌خورم که رفقا باور کنند ـ من وقتی به جلسات می‌آیم، چه مجلس عید [باشد] و چه جلسه‌ای که منبری هست، واقعاً به نیت اینکه استفاده‌ای بکنم می‌آیم. با پیش‌فرض نمی‌آیم؛ حتی [پای منبرِ] افرادی که احساس می‌کنم شاید مسائلی در دلشان داشته باشند، نمی‌آیم بنشینم و گوشم را تیز کنم ببینم چه می‌خواهد بگوید [که] حواسم جمع باشد آنجا که حرفی می‌زند، آنجا را [دستاویز] بگیرم! این می‌شود پیش‌فرض. جای دیگر عیب ندارد آدم برود [و این کار را بکند] ـ که در آنجاها هم غلط است ـ اما حداقل در مجلس امام حسین این کار را نکند.

منبری‌ای هم که می‌خواهد صحبت کند، این نباشد که با پیش‌فرض منبر برود. واقعاً ببیند امام حسین چه می‌خواهد می‌گوید. نه‌اینکه بگوید: «بلند بشوم بروم ضدش را بگویم! او آن‌طور گفت، من هم بیایم این‌طور بگویم!» هم مستمع با پیش‌فرض آمده، هم منبری با پیش‌فرض است. این می‌شود صحنهٔ کارزار! یک تیر تو بگیر، یک تیر او؛ حالا بزن! یکی او بزند [و یکی این]! او منتظر است که ببیند تو چه می‌گویی، همان را [دستاویز] قرار بدهد که: «آی، آقا، آقای فلانی این را گفت!» او هم که رفته بالای [منبر]، می‌خواهد جوری صحبت و جلمات را با ردیف کند [تا] آن چیزهایی که موردنظرش هست را علیه فلان و فلانی‌هایی که هستند [مطرح کند]. این کارها را که دیگر ما بلد هستیم!

پس این وسط، امام حسین کجاست؟! امام باقر کجاست؟! امام زمانمان کجاست؟! اینکه شد مجلس کارزار! و در مجلس کارزار چیزی گیر انسان نمی‌آید!

عین همان برنامه‌هایی که بعد از مرحوم آقا [علامه طهرانی] اتفاق افتاد؛ [فردی] بالای منبر می‌رفت و یک ساعت [حرف‌های] مُزخرف تحویل خلق‌الله می‌داد، و تمام حرف‌ها از اول تا آخر باطل و [القای] شیطان بود. وقتی به بعضی اعتراض می‌کردم که: «آقا این چه حرف‌های عوضی‌ای است که این منبری می‌زند؟!» [می‌گفتند:] «بله، من به ایشان می‌گویم!» بعد دوباره همین! این چه منبری است؟! چه امام حسینی است؟! این

چه پیغمبری است؟!

اگر قرار بر این مسائل هست، دیگر چرا به خانهٔ علامه [طهرانی] برای منبر برویم؟! این همه هیئت، کنفرانس و مجالس دیگر هست؛ این همه حرف‌ها هست، چرا دیگر اینجا بیاییم؟! من که درِ این منزل را برای این چرت‌وپرت‌ها و مُزخرفات باز نکرده‌ام تا در اینجا مسائل خلاف و حزبی و گروهی صحبت شود. نه خودم حالش را دارم و نه بقیّه.

به همراه داشتنِ موبایل در جلسات ممنوع است

ما گفتیم که اینجا نظم دارد و هر کسی که می‌آید باید رعایت کند و احترام کند. گفتم که تو به‌خاطر اینکه یک رفیقت از تو نرنجد، موبایلت را می‌بری در اطاق دیگر می‌گذاری! مجلس امام حسین این‌قدر ارزش ندارد که وقتی می‌آیی، موبایلت را در ماشین بگذاری، اینجا این‌قدر قِروقِر نکند؟!

اینها را چه کسی باید به مردم یاد بدهد؟! این فرهنگ را چه کسی باید به افراد [آموزش بدهد]؟! درعین‌حال، ما می‌دیدیم [که] بعضی‌ها عمداً در مجلس شرکت می‌کنند و موبایل می‌آورند! این [موضوع] را به بنده گزارش داده‌اند. [موبایل] می‌آورند و صدا در می‌آورد. یا اینکه گفتیم وقتی که منبری صحبت می‌کند، کسی حرف نزند و گوش بدهند.

حتی خادمان جلسات باید سکوت و آرامش جلسه را رعایت کنند

حتی در زمان مرحوم آقا [علامه طهرانی]، ایشان می‌گفتند:

> وقتی منبری می‌خواهد صحبت کند یا ذاکر می‌خواهد [ذکر مصیبت] کند، آنهایی که در آبدارخانه هستند و چای می‌دهند هم باید دست از کارشان بکشند، بیایند بنشینند و آن مدح یا مصیبت و ذکر ذاکر را بشنوند، [صحبت] منبری را گوش بدهند و عمل کنند.

شما کجا چنین فرهنگی را مشاهده می‌کنید؟! آبدارچی برای خودش می‌رود و بساط و بیاوبرو [دارد]؛ تَقّوتوق دیگ را می‌زند به آن، استکان را می‌زند به این! [چرا؟ چون] اینجا آبدارچی است! آن یکی هم که بیرون ایستاده و ماشین‌ها را رتق‌وفتق می‌کند و [جای] پارکشان را پیدا می‌کند و دادوبیداد [می‌کند]! چه خبر است؟! اینجا مگر معرکه و تئاتر است؟!

یک شب ما از مجلس آمدیم. اتفاقاً تابستان هم بود و دیروقت؛ چون روزها بلند بود و وقتی شب در ماه رمضان مجلس [تمام] می‌شد، طول می‌کشید. با مرحوم آقا [علامه طهرانی] جایی رفته بودیم و وقتی برمی‌گشتیم حدود ساعت دوازده و خورده‌ای بود. من [کمی] دیرتر آمدم؛ ظاهراً با یک ماشین دیگر آمده بودیم. دیدم دم سه‌راهی منزل آقا، یک عده از رفقای ما ـ مثلاً از رفقایمان! ـ ایستاده‌اند و دارند با دادوبیداد حرف می‌زنند و صدایشان را بلند کرده‌اند! همان عربده‌کش‌ها که الآن هم هستند! اصلاً من یک‌دفعه مضطرب شدم خواستم بروم بگویم: «آقا چه خبر است؟! مردم خوابیده‌اند! این سلوک به فرق سرتان بخورد! این چه

وضعی است [که] دارید؟! مردم الآن خوابیده‌اند [و با خود] می‌گویند: خانهٔ علامه اینجاست؛ شاگردانشان آمده‌اند زندگی ما را [به هم ریخته‌اند]!»

در همین فکر بودم که به اینها بگویم، یک‌دفعه دیدم که درِ منزل باز شد. مرحوم آقا [علامه طهرانی] با یک عمامهٔ سبز و یک قبا آمدند بیرون و یک‌دفعه از سر همان منزل گفتند: «چه خبر است عربده می‌کشید؟! چرا نمی‌روید در خانه‌هایتان؟! مگر مردم اینجا خواب نیستند؟!»

اینجا این حرف‌ها نیست؛ اصلاً در این بساط، باندبازی و عربده‌کشی و شلوغ‌بازی و از این چیزها نیست. مسئولیّتی هم که مرحوم آقا به بنده سپردند، متابعت این مسیر است.

در همان مجلس والده که در مشهد تشکیل شده بود، رفقا دیدند وقتی من وارد شدم، حالم مساعد نبود و ظاهراً [به‌خاطر] ناراحتی قلبی‌ام بود. [چون] وقتی والدهٔمان فوت کردند، حتی اطبّا نگذاشتند بیاییم و می‌خواستند من را دو سه شب در همان بیمارستان بستری کنند. من در اورژانس همان‌جا بودم. همان رفقای طبیب گفتند که خودمان [مراقبت] می‌کنیم؛ و [الاّ] نمی‌گذاشتند. گفتند [سفر شما] با این شرایط، صلاح نیست و با طیاره که اصلاً نمی‌توانید بروید و با ماشین هم قرار شد آهسته بیاییم. دیگر الحمدلله آمدیم و مشرف شدیم، ولی به تشییع نرسیدیم.

وقتی که من آمدم در مجلس، دیدم اخوی ما [جلو] آمد تا از ما استقبال کند. [در همین‌حال،] یکی از پشت سر [با یکی] از این دوربین‌های [بزرگ] که روی دوشش گذاشته بود، آمد و دارد [فیلم] می‌گیرد. گفتم: «این بازی‌ها را بگذارید کنار آقا! بازی‌ها را بگذارید کنار! بینداز دوربین را!» شوخی ندارم! برادر بزرگ و کوچک و این حرف‌ها نیست؛ مسخره‌بازی را بنده جلویش می‌ایستم، هرکسی می‌خواهد باشد و هرجا می‌خواهد باشد. یک‌دفعه [به آن شخص] گفتند: «برو برو!»

[حدود] یک ربعی نشستم، ولی الحمدلله چون فضا، خیلی فضای نورانی بود (!) دیگر ما هم [بیشتر نتوانستیم بنشینیم]! بالاخره ناریان با نوریان نمی‌توانند [بنشینند!] لذا [یکی از اطبا] گفت که: «آقا دیگر بیش از این ماندن برای شما صلاح نیست.» و همان‌جایی که نشستیم سه تا نیتروگلیسیرین زیر زبان ما گذاشتند!

اینها چیزهایی است که در مکتب آقا [علامه طهرانی] نبوده؛ دوربین‌آوردن و مسخره‌بازی نبوده. این[گونه] بازی‌ها نبوده؛ جنازه را ببرند، روضه بخوانند، بگذارند زمین، هوبازی [کنند]، این حرف‌ها نبوده در مکتب آقا! [این بدعت‌ها و بازی‌ها را بعداً] درآورده‌اند. کسی که کارش را دست مردم بدهد، مردم هم او را به اینجا می‌کشانند! قضیّه این است.

تذکر علامهٔ طهرانی به آیت‌الله طهرانی: «کارَت را به دست دیگران نده!»

مرحوم آقا [علامه طهرانی] در زمان حیاتشان چند بار به من گفتند:

آقا سید محسن! کارَت را به دست دیگران نده؛ اگر بدهی، شلوارت را از پایت در می‌آورند!

شلوارت [را] هم شده از پایت در می‌آورند! اینها این‌طوری هستند. کارَت را به دست کسی نده؛ کاری را [انجام بده] که خودت تشخیص می‌دهی.

تعامل قاطع آیت‌الله طهرانی با اطرافیان، عمل به تذکر علامهٔ طهرانی است

و من هم بر همین [روش پایبند] هستم و از مطالب و مسائلی که گفته می‌شود هیچ ابایی ندارم.

یک جریانی هم که خودتان همین امسال مشاهده کردید، جریان لبنان بود. دیدید که چه کردم. وقتی دیدم از نظام [و مسیر] خود خارج شد، کات کردم؛ تمام شد. هرچه رفتند بالا، آمدند پایین، این‌طرف و آن‌طرف کردند، گفتم: «بروید پی کارتان!» [آن]چنان گفتم بروید پیِ کارتان که انگار اصلاً لبنان را در نقشهٔ جغرافیا نمی‌دانم! البته آنهایی که روی صراط و مسیرشان بودند، [ثابت‌قدم] بودند؛ با ما ارتباط داشتند، الآن هم دارند و بنده مفتخر هستم با افرادی که [ثابت‌قدم] هستند [ارتباط دارم].

ولی اگر کسی بخواهد در اینجا موش بدواند و مسائل غیرواقعی و غیرصحیح مطرح کند، رفقا دیگر عذر بنده را می‌پذیرند. ما هم موجود ناخلفی [هستیم] و خلاصه رفقا باید تحمل کنند. البته منظورم شما نیستید؛ منظورم افرادی هستند که می‌دانم دنبال بعضی از فرصت‌ها هستند. منتها همان‌طور که همیشه دأب و دَیدَنِ[1] بزرگان بوده، خود آنها می‌آیند [و اوضاع را] کنترل می‌کنند.

به طرف می‌گویم: «تو به مبانی بنده و به مبانی مرحوم آقا [علامه طهرانی] ایراد داری؛ چرا دیگر می‌روی در حزب‌الله لبنان صحبت می‌کنی؟! [چرا] حرف‌های عوضی می‌زنی، [مثلاً]: "اولیای خدا اشتباه هم می‌کنند و حرف‌هایشان قابل [اعتماد نیست.]؟" چرا نمی‌آیی بحث علمی بکنی؟! بیا بحث علمی بکن!» دیدید که بنده بحث علمی کردم. گفتم: هرکسی ایراد دارد، بیاید بگوید. در ماه‌های رمضان بنده پاسخ ایراد را می‌دادم؛ روزی پانزده تا ایمیلِ علمی، نه‌اینکه افراد [عادی اشکال کنند] به دست من می‌رسید که: «آقا اینجای قضیه چه می‌شود؟ آنجا چه می‌شود؟» من اینها را مطرح می‌کردم. هنوز هم اشکالاتی هست که إن‌شاءالله قرار است وقتی به‌صورت مکتوب [چاپ] می‌شود، آنها را هم انجام بدهیم.[2]

مطالب جلسات، حاصل چهل سال معیت با اولیاءالهی

ما اینجا نیامده‌ایم منقل بگذاریم و پای منقل این حرف‌ها را بزنیم! اینها مطالبی است که با چهل سال، پیش اولیای خدا بودن به گوش ما رسیده، خودمان با چشممان دیده‌ایم و خودمان تجربه کرده‌ایم. آخر تو که از پشت کوه آمده‌ای، چه می‌فهمی؟! بنده بیست‌وچهار ساعته با این بزرگان نشست‌وبرخاست داشتم؛ در بیمارستان و غیربیمارستان با اینها بودم؛ بنده درحال صحت و مرض با اینها ارتباط داشتم؛ در سفر و حضر

---

[1] دَیدَن: روش، سیره. (محقق)

[2] این سلسله از سخنرانی‌ها توسط انتشارات مکتب وحی تحت عنوان سیرهٔ صالحان در حجیت افعال و گفتار اولیاء الهی به زیور طبع آراسته گشته است. (محقق)

[ارتباط] داشتم. إن‌شاءالله اگر خدا هم توفیق بدهد و خیانت در امانت نکنم و مطالب را عوض نکنم، فقط عُرضه داشته باشیم این مطالبی را که شنیدیم، به گوش اینهایی که قابلیت دارند برسانیم؛ غیر از این، کار دیگری نمی‌کنیم. این نوشته‌هایی هم که الآن بنده دارم برای این است که دو کلمه، دو حرف، به گوش شما برسد.

وقتی جلد دوم اسرار ملکوت را نوشتم، کتاب به دستِ یکی از دوستان رسید [که] با هم بحث‌هایی داشتیم. خدا حفظش کند؛ از دوستان سابق و از اطبای خیلی درس‌خوانده در زمان مرحوم آقا [علامه طهرانی] بود و الآن هم پزشک قلب در شمال است. شخصی فاضل است، نسبت به مطالب دینی، علمی و مبانی وارد است؛ در دانشگاه هم در رشتهٔ خودش ترم‌های بالای تخصصی قلب را درس می‌دهد و هم الهیات را؛ فیس‌بوک هم ظاهراً دارند و به سؤالات هم [پاسخ می‌دهند]. وقتی آن [کتاب] را خواند [به من] می‌گفت:

فلانی! وقتی کتاب تو به دست من رسید، من با این نیت شروع کردم که از آن اوّل تا آخرش ایراد بگیرم! یعنی قلم دستم گرفتم که هرجا می‌رسم زیرش خط بکشم! [اما] هرچه جلوتر رفتم، دیدم عجب! این حرف‌ها چیست؟! پس چرا آن‌موقع ما اینها را از فلانی نمی‌شنیدیم؟! این مسائل و این حرف‌ها چیست؟! تا نصف [کتاب] که رسیدم، کتاب را بستم، دست‌هایم را بردم بالا و گفتم: "فلانی! تسلیم! تسلیم! تسلیم شدم!"

خدا حفظش کند؛ بسیار فردی با عِرق و با حمیّت است. بسیار اهل دستگیری [است]؛ چقدر افراد را دستگیری کرده، چقدر از این بی‌حجاب‌ها را با حجاب کرده، چقدر اعتقادات افراد را [تصحیح کرده]؛ اصلاً خیلی رقم بالایی [است]. خدا به همه توفیق بدهد.

بعد، ایشان این حرف را زد: «من روز قیامت جلوی پدرت را می‌گیرم و از تو شکایت می‌کنم که چرا این حرف‌هایی را که در این کتاب زده‌ای، در زمان پدرت به ما نگفتی؟!» گفتم: «هرچیزی یک وقتی دارد آقا جان!» گفت: «برای من این حرف‌ها فایده ندارد! اینها را تو می‌دانستی، ولی آن‌موقع نگفتی و من از تو شکایت می‌کنم!» علیٰ‌کلّ‌حال، دیگر مسئله گذشت.

ضرورت تمرکز بر اصلاح خود و پرهیز از اشکال‌تراشی

الآن خدا توفیقی داده و ما این مطالب را می‌گوییم؛ ولی شما نگاه کنید، در همین فضای ما، جریاناتی هست و افرادی هستند که اصلاً تعمداً بنایشان بر این است که از مطالب ایراد گرفته شود. بنده هم می‌دانم و به‌روی خودمان هم نمی‌آوریم؛ شتر دیدی ندیدی! مگر اینکه [مورد خاصی واقع] بشود. یعنی کاری ندارند به اینکه من چه می‌گویم یا چه می‌نویسم؛ فقط [توجهشان] به این است که چطور می‌شود ایراد گرفت، چطور می‌شود اشکال درآورد!

[اشکال] در بیاور! ده تا، صد تا، هزار تا اشکال در بیاور! اشکال‌درآوردن که رفع اشکال نمی‌کند؛ برو اشکال دلت را [حل] بکن! آن را چه‌کار می‌کنی؟! گیرم که از حرف من اشکال درآوردی ـ من که پنجاه تا جواب برای آن اشکال دارم! ـ اما آن اشکالی که اینجاست را چه می‌کنیم؟! بهتر نیست به‌جای اشکال‌درآوردن

ـ که بعد هم معلوم می‌شود همهٔ آن سر و تَهی نداشته است ـ انسان به‌دنبال آن اشکال درون [خودش] باشد؟!

به‌دنبال این باشد که چه شده است که آن زمان که پیش مرحوم آقا [علامه طهرانی] می‌آمد این حال را نداشت و الآن دارد؟! چه شده، چه اتفاقی افتاده؟! در این پنج سال چه اتفاقی افتاده که آن موقع که پیش مرحوم آقا [علامه طهرانی] رفت [می‌گفت]: «آقا شما لطف بفرمایید، دست ما را بگیرید!» می‌آمدند پیش ایشان و اشک از چشمشان همین‌طور می‌آمد [می‌گفتند]: «آقا ما کسی را غیر از این خانه نداریم، ما هیچ نداریم!» خیلی خب، پس چرا همیشه این‌طور نیستید؟! پس چرا یک سال که می‌گذرد، دو سال که می‌گذرد، دیگر خبری از آن اشک‌ها نیست؟! چه قضیّه‌ای در این دو سال اتفاق افتاده است؟! چه بر سر ما آمده در این دو سال، در این سه سال، در این پنج سال؟! چرا آن حالت صفا و یکرنگی که سابق میان ما رفقا بود، الآن کم‌رنگ شده؟! اینها چیزهایی است که [باید به‌دنبالش بود].

حکایتی عبرت‌آموز از امام حسن و امام حسین دربارهٔ سبقت در اصلاح خود

هر کسی باید به‌دنبال [اصلاح] خودش برود. نگوید: «او برود خودش را درست کند تا من بروم!» هر کسی خودش را درست کند. هر کسی خودش قدم اول را جلو بگذارد.

یک دفعه بین سیدالشهدا و امام حسن علیهما السلام قضیّه‌ای پیش آمد، نمی‌دانم یک نفر چه کار کرده بود و باعث شد [مسئله‌ای پیش آید]. البتّه این در زمان امام حسن بود و ایشان که امام بودند؛ حالا مثلاً مصلحت در این دیده شده که دو سه روزی با همدیگر ملاقات نداشته باشند. به‌خاطر چه چیزی بوده در روایت، مشخص و معلوم نیست قضیّه چه بوده است.

یک روز صبح، یکی از اصحاب می‌بیند امام حسین [از منزل] درآمده، [از حضرت پرسید:] «صبح به کجا می‌روید؟!» [حضرت] گفت: «می‌خواهم بروم خانهٔ برادرم و من اوّل کسی باشم که برای ملاقات با برادرم پیش‌قدم شده باشم.»[1]

اولاً او [امام حسن] امام است و هم برادر بزرگ‌تر، مقاماتش به‌جای خود محفوظ؛ ولی امام حسین می‌خواهد بفرماید حتی اگر او امام هم نبود، حتی اگر برادر بزرگ‌تر هم نبود، [حتی] اگر دوقلو هم بودیم، [باز هم] من این کار را زودتر می‌کردم تا به حساب من نوشته شود که من زودتر آمدم و اقدام کردم.

این دستور، می‌شود دستور سلوکی؛ می‌شود دستور اخلاقی.

---

[1] کشف الغمّة، ج ۲، ص ۳۲:

«وَ قِيلَ: كَانَ بَيْنَهُ [أباعبدالله الحسين عليه‌السّلام] وَ بَيْنَ الْحَسَنِ عليه‌السّلام كَلَامٌ فَقِيلَ لِلْحُسَيْنِ عليه‌السّلام: ادْخُلْ عَلَى أَخِيكَ فَهُوَ أَكْبَرُ مِنْكَ! فَقَالَ: **إِنِّي سَمِعْتُ جَدِّي صلّى الله عليه و آله و سلّم يَقُولُ: أَيُّمَا اثْنَيْنِ جَرَى بَيْنَهُمَا كَلَامٌ فَطَلَبَ أَحَدُهُمَا رِضَى الْآخَرِ كَانَ سَابِقَهُ إِلَى الْجَنَّةِ وَ أَنَا أَكْرَهُ أَنْ أَسْبِقَ أَخِيَ الْأَكْبَرَ.** فَبَلَغَ قَوْلُهُ الْحَسَنَ عليه‌السّلام فَأَتَاهُ عَاجِلًا.»

پیش‌قدمی در عمل، مایهٔ رشدی فراتر از عمل پس از امر استاد

[آیا] حتماً باید مرحوم آقا [علامه طهرانی] زنده شود، با آن عمامهٔ سبز یا با این عمامه‌ای که در اینجا هست بیاید و در گوش شما چیزی بگوید؟! همین [مطلبی] که الآن من گفتم، بنده از خود ایشان شنیده‌ام. آنچه مهم است، ترتیب اثر دادن به مبانی‌ای است که به‌دست ما می‌رسد، نه‌اینکه انسان بخواهد هر قضیّه‌ای را به‌خصوص بشنود تا برای او اهمّیت داشته باشد. این افراد خیلی رشد نمی‌کنند؛ نه‌اینکه [اصلاً رشد] نکنند، اما رشدشان کم است. بنا بر این، باید انسان [به] آنچه که هست طبق دستور عمل کند.

گستردگی مطالب بیان‌شده در این مکتب، از جستجو در مطالب دیگر بی‌نیاز می‌کند

هفده سال از فوت مرحوم آقا [علامه طهرانی] می‌گذرد. سه سال قبل از زمان [وفات] مرحوم آقا، در زمان حیاتشان ما [بیان] این مطالب را در قم شروع کردیم. بیست سال است که من این مطالب را برای رفقا و دوستان می‌گویم. بیست سال است من دارم حرف می‌زنم؛ کرمان می‌آیم حرف می‌زنم، شیراز می‌آیم، اهواز می‌رویم، اصفهان می‌رویم صحبت می‌کنیم، طهران می‌رویم، خارج می‌رویم. این صحبت‌ها بیست سال [است که گفته می‌شود]! شما اینها را جمع کنید و ببینید تا کجا می‌رسد!

همهٔ اینها صحبت‌هایی است که از بزرگان شنیده‌ایم و من عرض کرده‌ام: «آنچه می‌گویم و می‌نویسم، روز قیامت هم پایش می‌ایستم!» این را الآن خدمت رفقا می‌گویم و مسئولیتش را می‌پذیرم، غیر از آن چیزی که خصوصی [باشد]. نه، آنچه در ملأعام گفته یا نوشته می‌شود، طبعاً سعی می‌شود دقیق‌تر باشد. این روش را مرحوم آقا [علامه طهرانی] به همهٔ ما دستور داده و تذکر داده‌اند و دیگر نیازی نیست انسان بخواهد به‌دنبال چیز دیگری برود.

حکایت اعتراض یکی از شاگردان آیت‌الله طهرانی به ایشان دربارهٔ دستگیری و پاسخی که ایشان دادند

من یک وقت در سفر، در یکی از شهرستان‌ها بودم. یک شب، بندهٔ‌خدایی اعتراض و اشکالی داشت و می‌گفت: «استاد نباید فقط نسخه بدهد، [بلکه] اگر مریضی تب دارد، [باید] پاشوره هم بکند.» البتّه حرف خوب و درستی است و خود بنده هم مسئله را می‌پذیرم و چیزی نگفتم؛ با او هیچ صحبتی نکردم. در ماشین نشسته بودیم، او صحبتش را کرد و ما ساکت بودیم. بین این [شخص] و فرد دیگری که الآن در قم است و دیگر در آن شهرستان نیست، نِقاری[1] بود. [آنها] با هم قوم‌وخویش بودند؛ حالا یا این [شخص] خواهر او را گرفته بود یا آن [شخص] خواهر این را؛ نمی‌دانم. بالاخره یک ارتباط سببی هم بین آنها بود. یک نقار، ایراد و

[1] نقار: کدورت و ناراحتی؛ قهر. (محقق)

اشکالی بین آنها بود. ما می‌خواستیم قضیّه برطرف و درست شود. مسائل شخصی اصلاً نباید مطرح شود و سالک همیشه باید به مسائل کلی فکر کند. قضایای شخصی ارزش وقت‌تلف‌کردن و صرف عمر را ندارد.

فردا شب در حیاط منزل، قبل از اینکه بنده می‌خواستم به آن اطاق بروم ـ عده‌ای، دو سه چهار پنج تایی هم بودند ـ گفتم: «آقا شما بیایید با همدیگر معانقه کنید و همدیگر را ببوسید و مسئله را تمام کنید و دیگر برود پی کارش!» این [فردی] که اینجا بود به‌طرف او رفت و با او معانقه کرد، ولی او به‌طرف این [فرد] نیامد. همین طور سرش پایین بود و در موضع خود ایستاده بود و ظاهراً هم بعداً آن نقار و کدورت را ادامه داد و [تمام] نکرد.

وقتی جدا شدند، گفتم: «آقای فلان! دیشب آن مطلبی را که در ماشین گفتی [که] "استاد باید پاشوره بکند" یادت است؟! پاشوره این است! من به شما فقط نسخه ندادم، [بلکه] شما را هم کشاندم؛ خودم جلو آمدم. چرا نیامدی؟! حالا که نیامدی، او رد شد، تو ماندی! خدا حافظ شما! او رد شد و تو در این‌طرف پل ماندی! می‌خواهی ناراحت بشو، می‌خواهی خوشت بیاید!» این را می‌گویند پاشوره.

جلسات برای عمل به مبانی بزرگان و دستگیری معنوی تشکیل می‌شود

پس این[گونه] نیست که فقط نسخه داده شود؛ این مجالسی که ما داریم، همه‌اش پاشوره است. این آمدن من به کرمان [پاشوره است]. شما فکر می‌کنید بنده بیکارم [که] بیایم کرمان؟! من خودم الآن ساعت نُه [به کسی] قول [ملاقات] داده‌ام که وقت آن امروز گذشت. ساعت ده، یکی دیگر دارد می‌آید! من دو روز قبل از محرم باید به طهران بروم و ملاقات‌های ضروری که شش ماه [قبل] وقت گرفته‌اند انجام بدهم؛ بالاخره چاره‌ای ندارم. با وضعیتی که حتی اطبا این مقدار صحبت‌کردن را برای بنده تحریم کرده‌اند؛ یعنی حتی این مقدار صحبتی [را] که بخواهم با شما انجام بدهم [مورد نهی قرار گرفته‌ام]!

پس ما برای چه اینجاها می‌رویم؟ غیر از اینکه می‌خواهیم بگوییم همه با هم رفیق هستیم؟! غیر از این است که می‌خواهیم بگوییم همه با هم سر یک سفره هستیم؟! غیر از اینکه می‌خواهیم بگوییم قضیّه، قضیّهٔ آمدن و این چیزها نیست و مسئله به این حرف‌ها نیست؟! همه یکی هستیم، همه رفیق هستیم و باید سعی کنیم [به] آنچه که بزرگان فرموده‌اند، عمل کنیم و دنبال اصلاح باشیم، نه به‌دنبال مچ‌گیری.

به‌دنبال اصلاح [بودن] یعنی فقط ببینیم که چه کاری انجام دهیم تا آن سوءظنی که الآن رفیق ما نسبت به ما دارد، برطرف شود؛ نه‌اینکه بگوییم: «خب حالا نگاه کنم ببینم چه [می‌شود].»

سقوط معنوی، نتیجهٔ سرپیچی از کلام اولیاء و نپرداختن به اصلاح خود است

من [به] جایی رفته بودم ـ اسم نمی‌برم، چون آن شخص و آن افراد الآن اینجا نیستند ـ و گفتیم: «فلان‌جا می‌خواهیم برویم، ولی کسی نیاید!» التفات کردید؟! ما که با کسی دشمن نیستیم که کسی نیاید؛ بالأخره مسائلی

موردنظر ما هست، قضایایی هست، چیزهایی آدم می‌شنود که می‌خواهد نسبت به آن، [کارهایی را] انجام بدهد. [مثلاً به‌خاطر] همین صحبت‌هایی که کردم، حساسیت کمتر [باشد و] مسائل خیلی رو (آشکار) نباشد و حساسیتی به وجود نیاید. بالأخره همه جور تفکری هست دیگر؛ [انسان] اینجا می‌رود، [می‌گویند:] «چرا اینجا رفته؟!» [یا] آنجا نشسته، [می‌گویند:] «چرا آنجا نشسته؟!» پس کجا بنشینم؟! روی هوا بنشینم؟! «نه، حتماً آنجا نشستی یک مسئله‌ای است!» الآن [چنین افرادی] هستند و بالأخره چنین مطالبی هست.

حکایت سقوط چهل‌پله‌ایِ فردی که از دستور استاد تمرد کرد

به‌خاطر اینکه جمعیت کمتر باشد، گفتم کسی نیاید و فقط ما و بعضی [افراد] آنجا برویم. یک‌دفعه رفتیم، دیدیم آن شخص [هم] آمده! خب، مگر شما حرف مرا نشنیدید؟! به شخصی گفته بود: «شنیدم، ولیکن عمداً خواستم بیایم به‌خاطر اینکه روی فلانی را کم کنم!»

این آقایی که این کار را کرد چه نفعی برد؟! شما هم همه [او را] می‌شناسید. همین قضیّه باعث شد که چهل پله سقوط کند! خدا با کسی شوخی ندارد! وقتی می‌گویند یک [کاری] را نکن، نکن دیگر! تو اگر نمی‌آمدی در [آن مجلس،] آن نفع و فایده‌ای را که باید ببری، برده بودی! ما هم که با کسی دشمن نیستیم؛ طبعاً رعایت اینها چیزهایی است که نفعش به خود انسان می‌رسد. این مطالب و قضایا را بارها در صحبت‌هایمان به رفقا گفته‌ایم.

میل به سوزاندن کتب مذهبی، عاقبت سرپیچی یک نفر از دستورات علامهٔ طهرانی بود

مگر من چند دفعه جریان آن فرد را که با مرحوم آقا [علامه طهرانی] مخالفت کرد و آن شب ماه رمضان آمد داخل و بقیّه رفتند، به رفقا نگفته‌ام؟! که بعد مرحوم آقا گفتند:

> علت سقوط این [فرد،] همین نافرمانی‌اش بود که من به او گفتم: «بروید»، و شما رفتید؛ [اما] او گفت: «نه، استاد هم بگوید [کاری را] نکن، آدم باید بکند!»

بفرمایید! کارش به جایی رسید که می‌خواست کتاب‌های مذهبی را آتش بزند! این، نتیجهٔ نپرداختن به مشکل درون است. به‌جای اینکه انسان مشکل درون را حل کند، به مسائل دیگر می‌پردازد و کارهای دیگر را ترجیح می‌دهد.

عاقبت سوء حاج محمدعلی خلف‌زاده با تمرّد از اموار حضرت حدّاد

مگر من داستان رفیق مرحوم آقا [علامه طهرانی] در کربلا را که هنوز حیات دارد ـ اسمش را نمی‌آورم ـ و ایشان هم در روح مجرّد اسمش را آورده‌اند، بارها به رفقا نگفته‌ام؟! علت سقوط او این بود که خیال می‌کرد در محیط و در منزل مرحوم آقای حدّاد جایگاهی دارد؛ [فکر می‌کرد] حالا که چند سال آمده و حالی پیدا کرده، می‌تواند دستور بدهد: «این کار را بکن، آن کار را بکن!» نه! تو همان حاجی فلانِ روز اوّل هستی که آمدی پیش ایشان و به او گفتی: «دست ما را بگیر!» تو همانی، الآن راه را گم کرده‌ای، حالت تغییر کرده، [ولی] هیچ

فرقی نکرده‌ای! [وگرنه] بیا [ببین که] هرچه به تو داده، [می‌تواند] با یک اشاره همه را [بگیرد]. ولی او برای تو نگه می‌دارد و می‌گوید: «حالا که تو این را می‌خواهی، بسیارخب! مبارکت باشد! این برای توست و بعد از ما هم زنده خواهی بود و بعد از ما هم مرید جمع خواهی کرد!» اتفاقاً دو سه دفعه هم سراغ بنده فرستاد که: «من اسرار آقای حدّاد را نگه داشته‌ام و می‌خواهم به تو بدهم.» من هم پیغام دادم: «تمام آن اسرار، مبارک خودت باشد و ما نیازی به این اسرار نداریم!»

این مطالبی [بود] که من خواستم به‌طور عموم خدمت رفقا عرض کنم.

تذکر چند نکته دربارهٔ برگزاری جلسات

مقدمه: میزان قرب به استاد، با میزان عمل به وظایف منطبق است

و اما به‌خصوص، راجع به دو مطلب [لازم است] در این مسئله تذکر بدهم تا رفقا آن را [مد نظر] داشته باشند. اگر بعداً هم رفقا حرفی دارند، بزنند؛ چون برخلاف آنچه در بعضی جاها مطرح می‌شود، من افراد خاصی ندارم که آنها بیایند به من مطلبی بگویند. تنها مطلبی که من از آن فرار می‌کنم و به‌شدت با آن برخورد می‌کنم، این است که کسی بیاید مرا آنالیز[1] کند، یا بخواهد حرفی به من بگوید. این مسئله برای من از کفر بدتر است! و [به محض اینکه] احساس کنم یک شخص می‌خواهد با من [چنین کاری] بکند، به یک قسمی مطلب را به نحوهٔ دیگری [عوض] می‌کنم.

[درعین‌حال] همهٔ رفقا از نظر صحبت‌کردن با من آزاد هستند و من همیشه این راه را بین خودم و آنها باز نگه می‌دارم؛ هرکسی هرچیزی در دلش هست، بیاید و مطرح کند. من نمی‌خواهم در دل کسی، نسبت به بنده یا نسبت به مطالبی که می‌گویم، یک نقطهٔ ابهام باشد. در اینجا نه جانب کسی را می‌گیرم و [نه اینکه] نعوذبالله، خدای‌ناکرده به‌خاطر کسی یا [برای] دل‌خوشی فردی، بخواهم از حقّی بگذرم. چون انسان به این مطالب نیاز ندارد. این دو روز دنیا دیگر [ارزش ندارد]! اگر یک‌وقتی به این چیزها نیاز داشتیم، دیگر در این دو روز آینده به این مسائل نیاز نداریم که بخواهیم به این مطالب بپردازیم.

لذا آن فرد و رفیقی به بنده نزدیک‌تر است که به مطالبی که از بزرگان به گوشش می‌رسد، عمل کند و به آن مسائل ترتیب اثر بدهد. و الا آمدن و دست بوسیدن یا مثلاً قربان‌صدقه رفتن، چیزی بر ارادت ما اضافه نمی‌کند! فقط اگر احساس کنم که رفیقی، نسبت به مسائلی که مرحوم آقا [علامه طهرانی] و بزرگان فرموده‌اند و دستور دینی ماست ـ نسبت به مسائل خانواده‌اش، رفیقش، مسائل اجتماعی، کار و کسبش و همین‌طور مسائل شخصی ـ بیشتر رعایت می‌کند، خواهی‌نخواهی و اتوماتیک‌وار بدون اینکه حتی من بفهمم، می‌بینم دلم نسبت

---

[1]. Analysis: تجزیه و تحلیل؛ پالایش؛ کاوش. (محقق)

به او گرایش بیشتری دارد.

ولی اگر احساس کنم که نه، مثلاً جریانی اتفاق [افتاده،] می‌بینم قضیه چیست! چرا من [با] این [شخص] مشکل دارم؟! بعد یک‌دفعه معلوم می‌شود که مثلاً او با زنش این‌طور [رفتار] کرده و این کار را [انجام داده]، یا مطلبی ایجاد شده، یا خدای نکرده به پدر و مادرش هتک احترامی شده است! می‌گویم: پس این چیزها بیخود نیست! یعنی همه‌چیز در عالم روی حساب است؛ این قضیّه نمی‌تواند بی‌جهت باشد. این مسئله به این کیفیت است.

تذکر اول به سخنرانان: در منبر از شخص خاصی نام نبرید

راجع به رفقایی که برای تبلیغ به شهرستان‌ها می‌روند و افرادی از دوستان که این‌طرف و آن‌طرف صحبت می‌کنند [باید گفت]: اولاً، این [کار] دستوری بوده که دستور شرع و دین ماست و بایستی طبق همین مطلب عمل کنیم. افرادی که می‌آیند در آنجا، نباید بنده را تأیید کنند یا بالا ببرند. من نیازی به بالارفتن ندارم؛ من در یک حدّ پایینی وجود دارم، چه من را بالا ببرند در همان حد هستم؛ چه پایین بیاورند، من پایین[تر] نمی‌آیم. یک حدّی هست که از همه هم پایین‌تر است و تواضع هم نیست؛ من خودم را این‌طور احساس می‌کنم. لذا از آنجایی‌که الحمدلله دنبال این مطالب نبوده‌ام که بخواهد اسمی از من باشد [نیازی به تأیید و بالابردن بنده نیست].

همین چند شب پیش، چند نفر از تلویزیون آمدند در اینجا [و گفتند]: «ما می‌خواهیم در فلان قضیّه [راجع به] آقای فلان از شما برنامه بگذاریم.» گفتم: «بنده در رادیو و تلویزیون صحبت نمی‌کنم!» [آنها پرسیدند:] «آقا، این حرف‌ها چه می‌شود؟! بالاخره برنامه [باید باشد]!» گفتم: «بنده صحبت نمی‌کنم؛ آقایان هم خودشان را معطل نکنند! اگر بخواهید، بنده راجع به ایشان حرف می‌زنم؛ بخواهید پخش بکنید عیب ندارد. در سی‌دی پخش کنید، در انتشاراتتان پخش کنید، از مطالب من در برنامه‌های رادیو و تلویزیونتان بیاورید؛ اما صحبت و صدای من و تصویر بنده نباید باشد!» [گفتند:] «آقا حالا چه می‌شود؟! اگر با تصویر باشد تأثیر کلامتان بیشتر [می‌شود].» گفتم: «آن با من [است]! آن دیگر مربوط به من است! بنده نمی‌خواهم خیلی تأثیر [بگذارد]! اگر زیادی تأثیر بکند خوب نیست! همین مقدار کم تأثیر عیب ندارد!»

بزرگان این روش را برای ما ترسیم کرده‌اند و رفته‌اند؛ ما طبق آن روش عمل می‌کنیم و انجام می‌دهیم. البتّه من این [مسئله] را نسبت به سایر دوستان نمی‌گویم؛ آقایان هستند، صحبت می‌کنند؛ اما این [مسئله در] خصوص بنده است. ما باید به همان مطلبی که نشان داده شده [عمل کنیم و عمل ما] به همان کیفیّت باشد.

فردپرستی به‌جای خداپرستی، انحراف بعد از علامهٔ طهرانی بود

روی این جهت، [روش ما] همان‌طوری است که روش و دأب مرحوم آقا [علامه طهرانی] بود، و [لکن]

بعد از زمان مرحوم آقا در روش و مکتب ایشان انحراف ایجاد کردند و در مکتب ایشان خیانت کردند. به‌جای خداپرستی، فردپرستی را قرار دادند؛ به‌جای کُرنش در برابر امام، کُرنش در برابر یک شخص خاطی و اشتباه‌کار را قرار دادند؛ و به‌جای متابعت از مبانی و دستورات آقا، دستورات تخیّلی و توهّمی آوردند. ما به همین جهت با آنها بدون رودربایستی مبارزه کردیم؛ ما را طرد کردند، دیگر به ما سلام نکردند و ارتباط دوستانشان را با بنده تحریم کردند! [تحریم] بکنند، تا روز قیامت هم [تحریم] بکنند! ما نه نیازی به دوستان آنها داریم و نه نیازی [به آنها]! الحمدلله خداوند دوستانی برای ما آورد که از آنها بهترند و باید شاکر و مفتخر باشیم که چنین [دوستانی داریم].

و بعد هم ما از پشت کوه نیامده بودیم؛ ما در همان خانواده بزرگ شده‌ایم. دیگر کسی نمی‌تواند ما را گول بزند! آخر، تو از من بهتر فلان‌کس را می‌شناسی؟! من چهل سال با این [شخص] بودم! آخر، چه داری می‌گویی؟! یا تو [نسبت] به این جریان بهتر از من اطّلاع داری؟! دیگر این مطالب گذشت و بالأخره زمستان به‌سر آمد.

تذکر دوم به سخنرانان: در بیان مطالب، فهم و استعداد مخاطب را لحاظ کنید

علیٰ‌کلّ‌حال، این روشی که مرحوم آقا [علامه طهرانی] داشتند چنین بود: وقتی منبری منبر می‌رود، فقط باید مبانی دین را بگوید و آنچه برای اصلاح و صلاح آنها لازم است مطرح کند، و [هم‌چنین] رعایت استعداد مستمعین را هم بکند؛ [یعنی] آیا این حرفی که الآن می‌زند، این شخص مستعد [آن] هست یا نه؟ آیا این [شخص] گیج می‌شود یا نمی‌تواند تحمل کند؟ استعداد آنها را هم باید در نظر بگیرد: **«نحن معاشر الأنبیاء أُمرنا ان نکلّم الناس علی قدر عقولهم.»**[1] بایستی به اندازهٔ فهم افراد صحبت کرد.

تذکر سوم به سخنرانان: از خودنمایی و بیان مطالب حساسیت‌برانگیز بپرهیزید

از مطالب تحریک‌آمیز و حساسیت‌برانگیز بپرهیزد. از مسائلی که بوی خودنمایی دارند باید دوری کند. از مطالبی که به‌جای توجه به کلّیات، افراد را به شخص متوجه می‌کند ـ حالا هرشخصی و هرکسی که باشد ـ باید دوری کند.

تمام اینها جزو برنامه‌هاست. چه کسانی که می‌آیند در اینجا صحبت می‌کنند باید طبق این قوانین و مطالب [عمل کنند] و چه کسانی که در سایر جاهای دیگر صحبت می‌کنند، همه بر همین عنوان است. یعنی مجلسی که در اینجا منعقد می‌شود با مجلسی که در جای دیگر منعقد می‌شود تفاوتی ندارد؛ هر دو یکی است و در هر دو، یک مطلب هست.

---

[1] . الکافی، ج ۱، ص ۲۳، با قدری اختلاف.

در اینجا کسی [که] می‌آید اگر بخواهد اسمی از بنده بیاورد، دفعهٔ بعد دیگر او را برای منبر دعوت نمی‌کنم! در جای دیگر هم همین‌طور است؛ آنجا هم اسم‌آوردن [نباید باشد.] حالا یک وقت [کسی] اسمی می‌آورد که: «فلانی این را گفت»، اشکال ندارد؛ ولی [اگر] می‌خواهد از این اسامی [استفاده کند] که اعتبارات و عناوین مرسوم هستند، اینها به‌طور کلی غلط است و فایده‌ای بر آن مترتب نمی‌شود.

نکتهٔ اول مجالس: در صورت عمل به مطالب، وصول به مقام کمال تضمینی است

این را هم خدمت رفقا تأکید کنم: تأکید می‌کنم و باز هم تأکید می‌کنم [که] آن تضمینی که بنده داده‌ام و آن گارانتی‌ای که داده‌ام، [مبنی] بر اینکه «اگر کسی به این مطالب عمل کند، به مسئله خواهد رسید»، در صورتی است که عمل کند؛ یعنی پایبند باشد و شانه خالی نکند و نخواهد خدا را دور بزند. [فقط] در این‌صورت است که آن تضمین و گارانتی ما نسبت به مسئله به حال خود باقی است. یعنی بنده گارانتی و تضمین می‌دهم کسانی که به مطالبی که گفته می‌شود یا از این حقیر نوشته می‌شود، عمل کنند، بنده [در] روز قیامت می‌توانم پاسخ بدهم و مسئولیّت آن را بپذیرم. اما اگر کسی نخواست عمل بکند و به این مسئله پایبند نباشد، بنده در اینجا [تضمینی نمی‌دهم].

بی‌توجهی به مطالب و تذکرات، علت تعطیلی بعضی مجالس بود

علتی که بنده [مجلس‌های] عقد خودم را تعطیل کردم [این بود که] گفتم: «حوصله ندارم آقا!» اولاً دیگر حال نداشتم، دوماً دیگر چقدر حرف بزنیم؟! از طهران اینجا آمدند، از اینجا تا آنجا نشستند، جمعیت دورتادور نشسته و ما عقد خواندیم. گفتند: «آقا، یک‌خُرده این عروس و داماد را نصیحت کنید!» من گفتم: «عروس و داماد نیاز به نصیحت ندارند؛ من بزرگ‌ترهای عروس و داماد را نصیحت می‌کنم که دست از سر این دو تا بردارند!» می‌دانستم چه خبر است! گفتم: «عروس و داماد نیاز به نصیحت ندارند؛ حالا فعلاً حدّاقل چند سال نصیحت نمی‌خواهند، ولی بعد شاید نصیحت بخواهند. چند سال اول نمی‌خواهند؛ آن بزرگ‌ترها فعلاً دست از این دو بردارند.»

ما یک ساعت و نیم صحبت کردیم [اما] تا سر کوچه نرسیده، جنگشان شروع شد! از اینجا تا سر این کوچه چند قدم [بیشتر نیست]! گفتند: «بابا، هنوز حرف‌های آقا خشک نشده، این یک ساعت و نیم که حرف زد!» بنده این یک ساعت و نیم برای دیوار حرف می‌زدم؟! [می‌گویند:] «آقا، نصیحت بفرمایید! آقا، نصیحت بفرمایید!» وقتی قرار باشد کسی گوش ندهد، ما هم این دهان را می‌بندیم! این دهان را برای کسی باز می‌کنیم که حرف در گوشش برود. این دست را برای کسی به‌کار می‌اندازیم که بفهمد. هستند کسانی که می‌فهمند، خیلی هم هستند. خیلی افراد هستند [که] لازم نیست ارتباط ما با آنها مثل همین ارتباط با شما و [به] این کیفیّت‌ها باشد. پس چرا خودمان را محروم کنیم؟!

الآن مطالبی که هنوز گفته نشده، ما کم‌کم می‌گوییم. پس خودمان باید زمینه را آماده کنیم و کاری بکنیم که باعث شود مشکلات نباشد، حرف‌ونقل نباشد. رفقا بدانند که وقتی چنین مطالبی پیش می‌آید، اوّل من خودم متأثّر می‌شوم؛ چون بالآخره رفیق است دیگر! آدم وقتی ببیند دو تا رفیق با هم خوب‌اند، قلبش شاد می‌شود. وقتی ببیند که با همدیگر نقار دارند، طبیعی است که کدورت می‌آید.

نکتهٔ دوم مجالس: رفع کدورت دیگران از دل، شرط حضور در جلسه است

مرحوم آقا [علامه طهرانی] هم [دربارهٔ کیفیت حضور] در مجلس، همین را می‌فرمودند. یادم هست در مجلسی ـ مجلسی که یک ولی‌خدا در آن حضور دارد، ولی فضا مکدر است، چون دو نفر با هم اختلاف دارند ـ مرحوم آقا فرمودند:

> آقای فلان و آقای فلان از مجلس بروند بیرون! هروقت اختلاف خودشان را حل کردند، به مجلس بیایند. بروند بیرون، دیگر به مجلس نیایند تا اختلاف خودشان را حل کنند!

بنده هم نشسته بودم. شب‌های زمستان بود. چون وقتی این دو تا می‌آیند در مجلس، فقط خودشان خراب نیستند؛ [بلکه] فضای آن مجلس را هم خراب می‌کنند. در نتیجه، افراد، آن فایده‌ای را که باید ببرند، نمی‌برند؛ لذا بیرون می‌آیند و [با خود می‌گویند]: «گویا یک‌خُرده [گرفته‌ایم] و آن [نورانیت را] ندارد!»

نکتهٔ سوم مجالس: سکوت را در مجلس و بعد از آن رعایت کنید

بعضی از رفقا می‌آیند پیش من و می‌گویند: «آقا، وقتی که ما در مجلس می‌رویم، حرف‌های غیر[مرتبط] می‌شنویم و مکدر می‌شویم!» [مثلاً] رفته بود در جلسهٔ [عصر] جمعه‌ای، بعد از اینکه جلسه [تمام شده،] انگار افراد منتظرند [که] مثل این کارت‌های ساعتی ادارات، ساعت تمام شود و دیگر آزاد بشوند. هرچه می‌خواهند بگویند، هرچه می‌خواهند بشنوند، بخندند. دو نفر شروع کردند [به] صحبت کردن با هم دربارهٔ اینترنت: «این اینترنت را فلان کن، آن‌جور می‌شود، آن فیلترش را فلان کن، چه می‌شود!»

عجب! آخر، جلسهٔ عصر جمعه [جای این حرف‌هاست]؟! یعنی واقعاً باید اینها را هم تذکر داد؟! اگر این‌طور باشد، [جلسه را] تعطیل می‌کنیم و با کسی هم شوخی نداریم. یا صاف [به] آن افراد می‌گوییم که بروید یک‌قدری نسبت به‌کارتان و برنامهٔتان تجدیدنظر کنید. بقیه چه گناهی کرده‌اند که می‌خواهند بیایند استفاده کنند؟!

جلسهٔ عصر جمعه‌ای که مرحوم آقا [علامه طهرانی] می‌فرمودند: «[بعد از جلسهٔ عصر جمعه] خانه هم که آمدید، حتی شب شنبه با عیالاتتان صحبت نکنید مگر به حرف‌های خیلی ضروری، تا آن حالت در شما بماند.» آن‌وقت ما می‌آییم و شروع می‌کنیم از اینترنت [صحبت می‌کنیم]: «آقا، اینترنت را این‌طور کن از اینجا رد می‌شوی، فیلترش این‌جور می‌شود.» یا «حالا یک فیلتر جدید آمده، قدیم آمده...!» اصلاً باید عزا گرفت برای این طرز [رفتار] بعد از این‌همه [صحبت و] برنامه!

لذا رفقا این مطلب را در نظر داشته باشند که یک مسئله است: افرادی که می‌آیند در آنجا باید به این نکته توجه کنند.

نکتهٔ چهارم مجالس: از سخنرانان مختلف دعوت کنید و از تبلیغ یک شخص خاص بپرهیزید

مطلب دوم اینکه: این‌طور نباشد که همیشه یک نفر بیاید؛ اگر یک نفر بخواهد بیاید، یک قِسم صحبت است. اما اگر افراد متعدد بیایند، آن افراد دیدگاه‌های مختلف خودشان را ارائه می‌دهند و در این دیدگاه‌های مختلف، انسان می‌تواند فهم خود را بالا ببرد و از حالت یک روالی و یک سنخی بیرون می‌آید و این مفید است. البتّه طرح دیدگاه به معنای طرح [دیدگاهِ] معارض با اصل جریان و مکتب نیست.

همان‌طوری‌که گفتم، اگر یک فرد بیاید و بخواهد به شخصی بپردازد، آن‌وقت این می‌شود خط قرمز. یعنی یکی از خط قرمزهایی که در اینجا هست، این است که به دوستان هم گفته‌ام: یک شخصی بیاید از یک نفر تبلیغ کند؛ این خط قرمز است و قابل‌قبول نیست و نباید دعوت بشود.

تذکر چهارم به سخنرانان: در مسائل سیاسی دخالت نکنید

یکی از اینها [دربارهٔ] کسانی [است که] بخواهند در مسائل سیاسی دخالت کنند. من گفته‌ام [که] ما کاری به سیاست نداریم. سیاست خودش اهالی و افراد و زعمایی دارد که آنها بحمدالله و المنه قابلیت و استعداد برای گذراندن سیاست را دارند و تا به‌حال هم استعدادشان را نشان داده‌اند! آنها خودشان مدیریت می‌کنند و کارشان را انجام می‌دهند؛ ما دیگر لازم نیست که در سیاست [دخالت کنیم]. اگر ما بیاییم در سیاست دخالت کنیم، خراب‌کاری می‌کنیم! و کار ما هم که تخریب است! پس بهتر است که صحبت نکنیم و حرف نزنیم و امور را به دست خود زعما و مسئولینش بسپاریم و ببینیم چه می‌کنند. ما هم تماشا می‌کنیم؛ بالأخره تماشا کردن که جرم نیست، فقط تماشا می‌کنیم!

لذا افرادی که در آنجا می‌آیند، اگر بخواهند وارد مسائل سیاسی بشوند، این خط قرمز است. رفقا بایستی به این قضیّه هم مطلع باشند.

تذکر پنجم به سخنرانان: از بیان مسائل بی‌فایده و روزمره بپرهیزید

مطلب دیگر [پرداختن به] مطالبی است که خیلی مفید نیست؛ مثلاً پرداختن به مسائل روز یا قضایایی که در اجتماع اتفاق می‌افتد، این گران می‌شود، آن ارزان می‌شود، اینها جایش در منبر نیست. البتّه در غیرمنبر هم جایش نیست. حتی‌الامکان بهتر است انسان کمتر از این مطالب بگوید، ولی نه‌اینکه دیگر بخواهد در منبر مطرح شود. مطالب به‌اصطلاح روزنامه‌ای از چیزهایی است که نباید گفته شود و این هم خط قرمز است؛ چون بالأخره آن شخصی که در آنجا [مجلس حاضر شده]، آمده تا استفاده کند.

مگر دههٔ محرم همه‌اش چند روز است؟! ده روز است دیگر، هزار روز که نیست! این دههٔ محرم آثار

خاصی دارد. [اگر] از این [دهه] استفاده کردید، [استفاده] می‌کنید؛ اگر [استفاده] نکنید، دیگر تمام شد و رفت برای سال دیگر! این دهه برای خودش است؛ آن روز عید کذا برای خودش است؛ آن مناسبت خاص برای خودش است. [اگر] استفاده کردیم، کردیم؛ نکردیم، دیگر رفت برای سال دیگر! مثل اینکه ماه رمضان رفت برای سال دیگر، ماه رجب رفت برای سال دیگر؛ این [دهۀ محرم] هم می‌رود و باید در همین ایام آمد و این بهره را گرفت.

نکتۀ پنجم مجالس: مجالس را در بین‌الطلوعین برگزار کنید

مرحوم آقا [علامه طهرانی] که می‌فرمودند: «بین‌الطلوعین روضه بگیرید.» چون بین‌الطلوعین خصوصیتی دارد که اگر شب، ده ساعت هم سینه بزنید، آن خصوصیت گیرتان نمی‌آید! اگر در شب‌ها سه ساعت سینه بزنید، لخت شوید [و] بر سرتان بزنید، گِل بمالید، اگر با چماق هم ـ که بعضی‌ها چه [کارها] می‌کنند ـ بر سرتان [بزنید] و بخواهید [عزاداری] بکنید، باز آن حال‌وهوای بین‌الطلوعین و عزاداری بین‌الطلوعین نصیبتان نخواهد شد! این [اثر] برای بین‌الطلوعین است. مثل این [است] که شما بخواهید به‌جای نماز صبح، نماز ظهر بخوانید! هم باطل است و هم اینکه دیگر آن اثر را ندارد. نماز صبح دو رکعت است و برای صبح است، نماز ظهر هم وقتش برای ظهر است. این هم یکی از مطالب.

البتّه مطالب دیگری هست که باید خصوصی به آن افراد و مبلّغین گفته شود. اینها مطالبی هست که خواستم شما در جریان قضیّه باشید.

نکتۀ ششم مجالس: مجالس عمومی را در مسجد و حسینیه برگزار کنید

مطلب دیگر این [است] که راجع به جلساتی که در منازل رفقا هست، بودن این جلسات در منازل اشکالی ندارد. یعنی در ایّام [خاص]، شخصی در خانه‌اش جلسه‌ای می‌گذارد. اولاً این باعث برکت و نور و روحانیت است و باعث تغییر حال‌وهوای خود منزل است. چطور اینکه خود مرحوم آقا [علامه طهرانی] هم جلسات در منازل افراد داشتند، و در منزل خودشان هم بوده است. ولی در آن ایّامی که جنبۀ عمومی دارد ـ مثلاً دهۀ ماه محرم، دهۀ آخر ماه صفر، یا ایّامی که در مسجد می‌شود [جلسه] گذاشت، مثلاً نیمۀ شعبانی یا [مناسبت‌هایی] که خیلی در چشم است ـ در این‌گونه موارد، بهتر است که جلسه عام باشد؛ که اولاً بقیّۀ افراد هم از این قضیّه استفاده کنند، مثل دهۀ محرم، و هم اینکه مطالب و صحبت‌هایی [پیش نیاید] که «چرا اینها به‌جای اینکه در مسجد بیایند، در منزل [می‌روند]؟!» ـ بنده اینها را شنیده‌ام، از پیش خود نمی‌گویم ـ یا مثلاً «چرا باید عدۀ جدا و خاصی باشند، چرا در مسجد نیستند؟!»

اگر همۀ مجالس بخواهد در منزل باشد، این حساسیت ایجاد می‌شود؛ چطور اینکه در اصفهان ایجاد شد، در اهواز ایجاد شد ـ در طهران این‌طور نبود ـ یا در غیر از ایران ایجاد شد و خیلی شدید هم شد و قضیّه

بالا گرفت. [درحالی]که من گفتم: «مگر من نگفتم اشکال ندارد که هر کسی در این حسینیات و امثال‌ذلک بیاید؟! چرا خودتان جلوی [افراد] را گرفتید؟!» حتی بنده خودم [این را] گفته بودم.

این مسئله‌ای است که نسبت به ایّامی که جنبهٔ عمومی دارد، بهتر است رفقا [جلسات را] در جای عمومی بگذارند تا آن منبری که می‌آید از [فضا] استفاده کند و به همه نفع بدهد، نه فقط [به رفقا].

مرحوم آقا [علامه طهرانی] در ایّام عاشورا در مسجدشان روضه داشتند، در خانه نبود. در همان مسجد قائم بود و همهٔ افراد می‌آمدند. در ایّام صفر [هم] همین‌طور؛ و در غیر از آن ایّام هم در مسجدشان بوده، با اینکه در آن‌موقع و زمان سابق این حرف‌ها و حساسیت‌ها نبود، اینها برای الآن است! «آقا چرا آنجا می‌نشینی؟! آقا چرا این وسط نشسته‌ای؟! این وسط نشسته‌ای حتماً دلیلی دارد! باید دلیلش [را بگویی]!» اصلاً از این حرف‌ها و از این مسائل نبود! منتها مسائل خودش را داشت.

لذا رفقا این قضیّه را هم دربارهٔ این مطلب رعایت بکنند که مناسبت‌هایی که عمومی است، مثل دههٔ آخر ماه صفر، دههٔ اوّل محرم، یا جشن‌ها ـ مثل نیمهٔ شعبان یا غدیر ـ اگر بشود صبح، در بیرون [جلسه] گذاشته شود و همهٔ افراد بیایند، باز بهتر است تا در [منزل]. اما بعضی جشن‌هاست که آن‌قدر جنبهٔ عمومی ندارد؛ مثلاً تولد امام‌سجاد یا امام‌باقر، در منازل باشد ایرادی ندارد؛ [تا] هر دو طرف قضیّه رعایت شود. چون همان‌طوری‌که خدمت رفقا عرض کردم، روش ما باید روشی باشد که برای مردم ایجاد سؤال نشود، و با این کیفیّت، ایجاد سؤال شده و از سؤال هم حتی یک‌قدری بیشتر [شده است].

تذکر هفتم مجالس: راه‌کارهایی برای حل تفاوت سلیقه در دعوت از سخنران

مطلب دیگر [این است که] راجع به افرادی که می‌آیند، ممکن است سلیقه‌های رفقا متفاوت باشد. یکی می‌گوید: «آقا، حرف آن شخص بیشتر به من می‌چسبد!» یکی می‌گوید: «آن [شخص] در منبرش قصه بیشتر می‌گوید!» خود من از قصه بیشتر خوشم می‌آید! [یادش به خیر،] مرحوم آقا [علامه طهرانی] به من گفتند: «آقا، فلان قضیّه در معادشناسی کجاست؟» گفتم: «نمی‌دانم!» گفتند: «مگر معادشناسی را نخوانده‌ای؟!» گفتم: «آقاجان، قصه‌هایش را خوانده‌ام!» گفتند: «پس من این کتاب‌ها را برای که می‌نویسم؟!» گفتم: «اوّل رفته‌ام قصه‌هایش را خوانده‌ام، حالا می‌خواهم خودش [را] هم شروع کنم!»

حالا یکی ممکن است [بگوید]: «آقا، فلانی اصلاً در منبرش حکایت نمی‌گوید؛ من خوابم می‌بَرَد!» آن کم‌خوابی دیشب را در این جلسهٔ امروز می‌خواهد جبران کند! اما اگر بخواهد قصّه بگوید، نه! یا [می‌گوید]: «فلانی صوتش این[طور] است.» خلاصه هرکسی برای خودش سلیقه‌ای دارد. چطور اینکه خود من به بعضی از دوستان اعتراض می‌کنم و می‌گویم: «بابا، این‌قِسم که تو صحبت می‌کنی، خوابشان می‌برد! این[طور]که نمی‌شود. باید لطیفه‌ای، شعری، مَثَلی در صحبت‌هایت بیاید.» این‌قدر [توجه] نکرد تا اینکه عذرش را

خواستند! خب گفتم [این‌جور صحبت] نکن! آخر این‌جور [منبری] نمی‌خواهند. مستمع باید صحبت برایش جاذب باشد!

روی این جهت باید چه کرد؟ یا اینکه بنده بگویم یک شخص برود، که من این [کار] را نمی‌کنم، دأب بنده را می‌دانید که نمی‌گویم یک شخص خاصی برود؛ یا اینکه خود رفقا تصمیم بگیرند. خودشان بگویند: «آقا، ما از فلانی بیشتر خوشمان می‌آید، این [شخص] مثلاً این [ویژگی‌اش] بهتر است.» یا اینکه تقسیم شود؛ به‌خاطر اینکه حقوق همه رعایت شود: این دفعه این شخص بیاید، دفعهٔ بعد آن شخص بیاید، دفعهٔ بعد آن فرد بیاید، که همین‌طور رعایت شود. یا اگر احتمال داده می‌شود که اکثریت بر بعضی از افراد [نظر] بیشتری دارند، آنها را بیشتر دعوت کنند. مثلاً دو تا [مجلس] یک نفر، و یک [مجلس]، شخص دیگر. یا از دو تا پنج روز؛ پنج روز یکی، پنج روز [دیگر] کسی دیگر [دعوت شود].

تذکر هشتم مجالس: اگر دعوت فقط از یک سخنران باشد، آفاتی دارد

به صحبت‌ها و مطالب، و به افرادی که می‌آیند تنوع بدهید. از جهات دیگر [و به خاطر] مسائل دیگر هم این [کار] بهتر است؛ [چون] اگر همیشه یک نفر بخواهد بیاید، خودِ همین هم بعد می‌شود یک قضیّه! حالا بیا این را درست کن! چطور اینکه در قضیّهٔ کرج دیدید چه شد! نمی‌دانم اطلاع دارید یا نه؟ به طرف گفتیم: «اگر می‌خواهی، برو مسئله بگو!» بعد آمده، دیگر چه بساطی [به‌پا شد]! حالا تا جمعش کردیم، چقدر مستفیض شدیم و هنوز هم ادامه دارد! این هم خودش می‌شود یک مطلب.

علیٰ‌کل‌حال، شیطان در کمین است و آرام نمی‌نشیند. از یک راه وارد می‌شود [مثلاً]: «این کسی که چند دفعه آمده، حتماً آقا روی او نظر دارد!» بابا! به پیر، به پیغمبر، من اصلاً نظر ندارم! الآن خودم دارم به شما صریحاً می‌گویم: «من به هیچ‌کس نظر ندارم!» [باز می‌گویند:] «نه، آقا نظر دارد، نظرش را به کسی نمی‌گوید!» ای‌بابا! چطور بگویم؟! به اینترنت بگویم؟! به بی‌بی‌سی بگویم؟! خدا لعنت کند آنها را! به که بگویم؟! به چه روزنامه‌ای اعلان کنم؟! به چه رسانه‌ای بگویم که من روی فردی خاص نظر ندارم؟! هرکسی مطالب مرحوم آقا [علامه طهرانی] را بهتر، شیرین‌تر، جاذب‌تر بگوید که رفقا بیشتر از آنها خوششان بیاید، نظر من روی اوست. و از نظر دیگر هم بهتر این است که تنوعی در مسائل باشد. البته اگر کسی مطلبی دارد، بعد بگوید؛ این یک پیشنهاد ابتدایی است.

تذکر نهم مجالس: از چند ماه قبل از سخنرانان دعوت کنید

روی این جهت، رفقا [نام] افرادی را که باید بیایند و به‌نظرشان بهترند، یک لیست کنند. ([بهترند] یعنی از [لحاظ] خصوصیّاتی که دارند؛ نه‌اینکه [سخنرانانی از دیگران] بهتر و بدتر باشند.) بعد، از الآن تا یک سال دیگر به آنها بگویند: «آقا، شما برای روز فلان دعوت دارید!» دیگر تمام می‌شود. این‌طور نباشد که سه روز

مانده به [مناسبت خاص] به این آقا بگویند: «آقا شما بیایید.» بگوید: «من وقت ندارم.» [به دیگری بگویند:] «آقا شما بیایید!» [بگوید:] «وقت ندارم.» [بگویند:] « پس بنابراین فلانی [بیاید]!» نه، فرض بکنید که از الآن تا یک سال دیگر، یا شش ماه [به] شش ماه [به سخنران بگویند]: «شما بِدان که برای روزِ فلان، کرمان دعوت دارید.» یا «شما [جای دیگر دعوت دارید].» [در این‌صورت] او هم می‌داند و تاریخش را در دفترچهٔ یادداشتش می‌نویسد که باید در [آن تاریخ] به آنجا برود.

تذکر دهم مجالس: شأن سخنران و اکرام او را حفظ کنید

بعد هم طبعاً وسایل ایاب‌وذهابش فراهم بشود و با اعزاز و با اکرام انجام بشود، تا موقعیت خود افراد هم محترم و محفوظ باشد. همین‌طور در کیفیّت استقبال رفقا از اینها [توجه شود]. بالأخره اینها کسانی هستند که دین ما را می‌آیند و به ما [یاد می‌دهند]. ما که از مادر متولد شدیم، اینها را بلد نبودیم. اینها می‌آیند و دین ما را به ما یاد می‌دهند، آیین ما را به ما یاد می‌دهند و روش را به ما یاد می‌دهند.

اینکه ما بالأخره جاهای دیگر را ترک کرده‌ایم و جاهای دیگر نمی‌رویم، پس بایستی در قبالش هم مطالبی باشد که بتواند جایگزین شود، محکم و استوار باشد. رعایت این مطالب و مسائل باید باشد. اگر یک نظر، نظر جمعی باشد، همیشه نظر جمعی را خدا امضاء می‌کند و خداوند همیشه دست خودش را روی جمع قرار می‌دهد. [در این صورت] دیگر تخیلات و تصورات هم نمی‌آید که مثلاً: «حالا این [شخص] چه‌کار کرده! آن [شخص] چه کار کرده!» و «نکند این [شخص] کاری کرده!» نظر، نظر جمعی بر این قضیّه است و همان إن‌شاءالله اعمال می‌شود.

این مطالبی بود که بنده گفتم خدمت رفقا عرض کنم. اگر [رفقا] مطلبی دارند بفرمایند؛ چون الآن ظاهراً آمده‌اند دنبال‌مان که به مجلس عقدی برویم و دیگر فرصتمان خیلی فشرده و کم است.

اللَهمّ صلِّ علیٰ محمّدٍ و آلِ محمّد